



درس فراج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۹/ بهمن/ ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۱۳ جمادی الثانی ۱۴۴۱

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - ادله جواز - دلیل ششم - مقدمه چهارم

جلسه: ۷۳

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در دلیل ششم بر جواز اجتماع امر و نهی بود. این دلیل را امام خمینی بیان کردند که مبتنی بر چهار مقدمه است و تا کنون سه مقدمه از این مقدمات را توضیح دادیم. مقدمه چهارم باقی مانده که آن را عرض می‌کنیم و بعد نتیجه‌گیری می‌کنیم و بیان خواهیم کرد که چگونه انضمام این مقدمات منجر به حکم به جواز اجتماع می‌شود. آن سه مقدمه قبل را به علت وقت‌گیر بودن دیگر تکرار نمی‌کنیم، انشاء الله در جلسه بعد در هنگام نتیجه‌گیری، مروری بر این مقدمات چهارگانه خواهیم داشت.

مقدمه چهارم

مقدمه چهارم که به تعبیر امام خمینی هو العمدة فی الباب، این است که متعلق احکام، طبیعت و ماهیت است نه وجود خارجی و وجود ذهنی آن. اینکه گفته می‌شود متعلق احکام، طبیعت و ماهیت است نه وجود خارجی آن ماهیات و نه وجود ذهنی آن‌ها نیازمند توضیح است که در گذشته در باب متعلق اوامر و نواهی بیان کردیم لکن این‌جا یک ضمیمه و اضافه‌ای دارد. شاکله این مقدمه قبلا ذکر شده است، منتهی اکنون از این زاویه مورد توجه قرار می‌گیرد.

به طور کلی در مورد متعلق احکام سه احتمال متصور است و احتمال چهارمی قابل تصویر نیست:

۱. متعلق احکام وجود ذهنی آن طبیعت و ماهیت باشد.

۲. متعلق احکام وجود خارجی باشد.

۳. متعلق احکام طبیعت من حیث هی باشد، نه وجود ذهنی مدخلیتی دارد و نه وجود خارجی.

فقط یک مطلب مهم باید مورد توجه قرار بگیرد که آیا اگر طبیعت متعلق احکام واقع شد، یعنی طبیعت من حیث هی لیست الاهی، با توجه به اینکه ماهیت، لیست الاهی می‌باشد، چطور می‌تواند حکم به آن متعلق شود و اساساً چگونه می‌خواهد اتیان شود؟ این یک توضیحی دارد که بعد بیان می‌شود.

احتمال اول

در قدم اول باید این احتمال را رد کنیم که متعلق احکام شرعیه طبیعت بوجودها الذهنی نیست. قبلا هم گفتیم که منظور از وجود ذهنی یعنی آنچه که در ذهن تصور می‌شود، حکم شرعی هیچ‌گاه به نماز به قید وجود ذهنی نمی‌تواند متعلق شود، و جوب به طبیعت نمازی که در ذهن تصور می‌شود متعلق نمی‌شود، و جوب را به وجود ذهنی متعلق نمی‌کنند. چرا وجود ذهنی نمی‌تواند متعلق حکم شرعی باشد؟ یعنی شارع گفته باشد «یجب علیکم الصلوة» و این وجوب تعلق بگیرد به نمازی که در ذهن عبد است.

تعلق حکم به وجود ذهنی دو مشکل دارد:

مشکل اول: اساساً نمی‌توانیم مأمور به را با آنچه در خارج آورده شده است مطابقت دهیم، بالاخره فرض کنید مکلف می‌خواهد این دستوری که شارع داده را امتثال کند و همانطوری که دستور داده شده نماز را می‌خواند، این نماز که در ذهن شکل گرفته است یعنی نماز بوجود ذهنی نمی‌تواند بر آن چیزی که در خارج ایجاد شده است منطبق شود. کأنه الان دو چیز داریم:

۱. آن نمازی که عبد در خارج ایجاد کرده است. بالاخره این مکلف مطابق دستور نمازی خوانده است که وجود خارجی نماز شده است

۲. ولی طبق فرض آن چیزی که متعلق و جوب قرار گرفته است عبارت است از نماز با وجود ذهنی.

پس متعلق و جوب عبارت است از وجود ذهنی نماز، مأمور به عبارت است از وجود ذهنی نماز، آنچه که در خارج اتیان شده است وجود خارجی نماز است. وجود ذهنی و وجود خارجی دو قسمی هستند که به طور کلی با هم متفاوت می‌باشند، وجود خارجی قسیم وجود ذهنی است، دو نوع از وجود هستند و هیچ‌گاه یک قسم نمی‌تواند بر قسم دیگر منطبق شود. فرض کنید می‌گوییم: «الحيوان علی قسمین»، انسان و بقر، انسان یک قسم از حیوان است و بقر قسم دیگری از حیوان است، این دو قسم هیچ‌گاه بر هم قابل انطباق نیستند، هیچ قسمی بر قسم دیگر قابل انطباق نیست، اگر قابل انطباق بودند قسیم نبودند، وجود ذهنی و خارجی نیز دو قسم هستند، قسیم یکدیگر هستند و یک قسم قابل انطباق بر قسم دیگر نیست، بنابراین اساساً ممکن نیست مأمور به یا متعلق حکم، طبیعت به قید وجود ذهنی باشد، زیرا امکان انطباق مأمور به با مآتی به وجود ندارد، امکان انطباق وجود ذهنی بر وجود خارجی نیست، مأمور به وجود ذهنی است و مآتی به وجود خارجی است.

مشکل دوم: فرض این است که امر متعلق به طبیعت شده آن هم به قید وجود ذهنی. نماز به قید وجود ذهنی یعنی نماز در ذهن تصور شود، آیا می‌شود پذیرفت همه احکام و اوامر شارع تنها به این شکل امتثال شود که مکلفین آن مفاهیم را در ذهنشان بگذرانند؟ این همه آثاری که برای نماز نام برده شده است، نهی از فحشا و منکر، قربان کل تقی، معراج کل مؤمن آیا این‌ها به صرف تصور نماز در ذهن حاصل می‌شوند؟ اگر این بود که دیگر مکلفین همین قدر که نماز را تصور می‌کردند دیگر سراغ فحشا و منکر نمی‌رفتند، اصلاً این شدنی نیست، این قابل قبول نیست.

پس تعلق حکم به طبیعت بوجودها ذهنی اساساً مشکلش این است که هیچ اثری بر آن مترتب نیست. درست است که به یک معنا می‌تواند قابل امتثال باشد و آن هم در صورتی است که مفهوم نماز را در ذهنشان بیاورند و هیچ کار دیگری نکنند، ولی این هیچ اثر و مصلحتی ندارد و لغو است. آیا می‌توان گفت در قوانین بشری و عقلایی تمام قوانین به این شکل باشد که مردم مکلف باشند موضوعات قوانین را در ذهنشان مرور کنند؟ اینکه نقض غرض و نقض قانون است و هیچ اثری بر این مترتب نیست.

سوال

استاد: نه، آن بحث دیگری است. آن‌ها نمی‌گویند وجود ذهنی بلکه می‌گویند: طبیعت به قید الوجود، آن فرق می‌کند، وجود ذهنی خودش وجود است، این به قید الوجود یعنی وجود خارجی که تناقض می‌شود، زیرا این‌ها قسیم هستند. آن‌هایی که قید وجود را اضافه می‌کنند می‌گویند: طبیعت من حیث هی، منتهی بقید الوجود که آن هم مطلب دومی است که وعده دادیم توضیح دهیم. پس احکام نمی‌توانند به طبایع به قید وجود ذهنی متعلق شوند.

احتمال دوم

احتمال دیگر این است که احکام متعلق به طبایع شوند به قید وجود خارجی. همان مطلبی که محقق خراسانی فرمود، ایشان در مقدمه دوم از مقدماتی که برای امتناع اجتماع امر و نهی ذکر کردند فرمودند: متعلق حکم، چه امر و چه نهی همان چیزی است که مکلف در خارج ایجاد می‌کند، یعنی طبیعت با قید وجود خارجی، آن فعلی که در خارج از مکلف سر می‌زند آن، متعلق حکم است. یعنی شارع که مثلاً نماز را واجب کرده است و جوب را متعلق کرده به آن نماز خارجی. ما همان جا در بررسی مقدمه دوم ذکر کردیم که اصلاً این محال است. این جا یک نکته ظریفی وجود دارد که باید به آن توجه شود که چرا تعلق حکم شرعی به آنچه که مکلف در خارج ایجاد می‌کند محال است و اگر طبیعت من حیث هی متعلق حکم است، این نسبت و رابطه اش با خارج چطور می‌شود؟ آن جا امام خمینی یک نکته دقیقی دارند که باید به آن توجه کرد. عمده این است که چرا تعلق حکم به وجود خارجی طبیعت قابل قبول نیست؟

ممکن است به ذهن بیاید که باید حکم شرعی متعلق به وجود خارجی طبیعت شود و واجب همان نماز خارجی باشد یعنی همان مطلبی که محقق خراسانی می‌گویند زیرا بالاخره وجوب که نمی‌تواند به نماز ذهنی متعلق شود، بلکه باید به وجود خارجی متعلق شود و آن نماز خارجی است که واجب شده است. اما این مطلب چند اشکال مهم دارد که به بعضی از آن‌ها قبلاً اشاره کردیم.

اشکال اول

معنای موجود خارجی چیست؟ وقتی می‌گوییم موجود خارجی یا فعلی که از مکلف در خارج سر زده است یعنی اینکه شیء محقق شده است، وجود خارجی مساوی با تحقق است، تا چیزی در خارج محقق نشده باشد به آن نمی‌شود موجود خارجی اطلاق کرد. قبل از آن یا در ذهن است که می‌شود موجود ذهنی یا اصلاً در ذهن هم نیامده است که همان طبیعت لا بشرط عن الوجود و العدم است (لا بشرط نیز دو قسم است: لا بشرط قسمی و لا بشرط مقسمی)؛ پس به چیزی می‌گوییم موجود خارجی که رنگ تحقق و عینیت و تعیین پیدا کرده است. ولی اساساً چیزی که موجود شده و رنگ تحقق پیدا کرده است آیا امکان تعلق حکم و امر و بعث نسبت به آن وجود دارد؟ این تحصیل حاصل است، چیزی که الان موجود شده و نمازی که مکلف در خارج خوانده و وجود خارجی نماز شده است، دیگر معنا ندارد که بگوییم: «یجب» و وجوب متعلق شود به این موجود در خارج. زیرا این حاصل شده است، بعث و تحریک و امر نسبت به چیزی که در خارج موجود شده، محال است، زیرا تحصیل حاصل است، نهی هم همین‌طور است، مثلاً فرض کنید «لا تشرب الخمر» به عنوان یک نهی متعلق شود به وجود خارجی شرب الخمر، وجود خارجی شرب الخمر یعنی شرب خمری که از یک مکلف سر زده است، لیوان را سر کشیده و رفته، آن وقت بیاییم بگوییم «لا تشرب» متعلق شده به این فعل مکلف، نکن، چکار نکن؟ این کاری را که کردی، نهی از چیزی که در خارج موجود شده به این معنا است که جلوی تحقق آن گرفته شود، مکلف تحریک شود که جلوی تحقق آن را بگیرد، جلوگیری از چیزی که موجود شده است ممتنع است. پس اگر حکم بخواهد به موجود خارجی متعلق شود یا تحصیل حاصل است که محال است یا تغییر واقع عما وقع علیه است که آن نیز ممتنع است، اولی مربوط به امر است و دومی مربوط به نهی است.

اشکال دوم

امر «یجب الصلوة» برای این است که مکلف مبعوث و تحریک شود، یا به تعبیر دیگر انگیزه پیدا کند که مأمور به را در خارج ایجاد کند آن هم به خاطر آثاری که بر آن مترتب می‌شود، یا اگر نهی می‌شود، نهی از کاری می‌شود که مفسده‌ای دارد و غرض آن است

که جلوی تحصیل این مفسده از ناحیه مکلف گرفته شود، پس فلسفه امر و نهی بعث و تحریک است برای دست‌یابی به آنچه که مصلحت دارد و جلوگیری از آنچه که مفسده دارد. بحث این است که اگر وجود خارجی بخواهد متعلق امر و نهی باشد دیگر تحریک و بعث و ابلاغ به مکلف و تلاش برای تحصیل این آثار همه لغو است، دیگر بعث معنا ندارد و حکم بی معنا است، بعث و تحریک بی معنا است، موافقت و مخالفت و ثواب و عقاب بی معنا است، اطاعت و عصیان بی معنا است. بالاخره بعد از امر و نهی و حکم، اطاعت و عصیان یا موافقت و مخالفت و بعد ثواب و عقاب معنا پیدا می‌کند. اگر بگوییم حکم متعلق شده به وجود خارجی دیگر کسی را به عنوان مطیع یا عاصی نمی‌توانیم بشناسیم، دیگر ثواب و عقاب مفهوم ندارد، زیرا بالاخره ثواب و عقاب اطاعت و عصیان، همه بعد از صدور حکم و ابلاغ به مکلف و مخالفت و موافقت معنا پیدا می‌کند، حال اگر حکم متعلق شود به طبیعت به قید وجود خارجی دیگر هیچ یک از این امور خارجی قابل تحقق نیست، دیگر ابلاغ به مکلف بی معنا است، مخالفت و موافقت بی معنا است، اطاعت و عصیان نیز همین‌طور است. عقاب و ثواب و تمام آنچه که در مراحل حکم و آثار حکم گفته شده است باید بساطش جمع شود. پس دیگر معنا ندارد که امر متعلق شود به وجود خارجی.

سوال

استاد: خود آن موجود خارجی بر چه اساسی از ناحیه مکلف محقق شده است؟ مکلفی که الان نماز خوانده است و شما می‌گویید حکم متعلق می‌شود به این وجود خارجی، این مکلف این نماز را بر چه اساسی خوانده؟ بله این اشکال نیز وارد است. زیرا یا باید بگوییم: قبلاً امری بوده است یا باید بگوییم بدون امر بوده است، اگر بدون امر بوده است که نمی‌تواند مقرب باشد، یا آن مسئله مطابقت مآتی به با مأمور به معنا ندارد، اگر بگویید امر بوده است نقل الکلام به آن امر.

بیان‌های متفاوتی این‌جا قابل ذکر است که بالاخره نتیجه‌اش این است که تعلق حکم یا امر به طبیعت به قید وجود خارجی اصلاً ممتنع است، امکان ندارد متعلق امر یک وجود خارجی شود.

عجب این است که محقق خراسانی معتقد شده به اینکه حکم شرعی و اوامر و نواهی متعلق به طبایع به قید وجود خارجی می‌شوند، حال به چه دلیل ایشان به این عقیده ملتزم شده است؟ چرا با این اشکالات واضح (با این بیانی که گفته شد که محال است، اصلاً اشکالات عقلی دارد، در بین عقلاء هم قابل تصویر نیست که قوانین به این شکل متعلق شوند به موجودات خارجی)، چطور محقق خراسانی قائل به این مطلب شده است؟ چه مشکلی وجود داشته است که محقق خراسانی پناه به این مسئله بوده است؟ آن مشکل چگونه قابل حل است؟ بالاخره اگر این راه را رد می‌کنیم آن مشکل را چگونه حل می‌کنیم؟ امام خمینی و دیگران چگونه این مشکل را حل کردند؟ محقق نایینی نیز به محقق خراسانی اشکال کرده است که برای چه شما می‌گویید: امر متعلق می‌شود به طبیعت بوجوه‌ها خارجی؟ محقق عراقی نیز اشکال کرده است، عمده شاگردان مهم محقق خراسانی اشکال کردند و آن‌هایی هم که اشکال نکردند در صدد توجیه بر آمدند، یک مسئله‌ای به این واضحی را چطور محقق خراسانی به آن ملتزم شده است؟ اول آن مشکل را باید ببینیم چه بوده و بعد ببینیم امام خمینی چطور آن مشکل را حل می‌کنند؟

«والحمد لله رب العالمین»